

سقراط سوفسطایی؟

دکتر حسن فتحی *

چکیده

سقراط را امروز فیلسوفی می‌شناسیم که مخالف بنیادی جریان سوفسطایی‌گری نیمه‌ی دوّم قرن پنجم پیش از میلاد و سرسلسله‌ی سنت فلسفی‌ای است که افلاطون و ارسطو رواج داده‌اند و در سرتاسر تاریخ فلسفه با تغییرات و تعدیل‌هایی به حیات خود ادامه داده است. اما آتینان معاصر سقراط او را به عنوان یکی از اعضای حلقه‌های سوفسطایی و به جرم بدعت در الهیات و اغوای جوانان به اعدام محکوم کردند و با خوراندن سم شوکران به جهان دیگرش فرستادند. آیا چیزهایی در منش و روش و رفتار و گفتار سقراط نبود که آتینان را به سوی چنین کار سوق دهد؟ مقاله‌ی حاضر عهده‌دار پاسخ به این سؤال است. خلاصه‌ی پاسخ این است که سقراط از حیث موضوع مورد پژوهش، روش بحث، منش شخصی و محتوای آنچه تعلیم می‌داده شباهت‌هایی با سوفسطاییان داشته است و این شباهت‌ها را در آثار افلاطون نیز می‌توان دید.

واژه‌های کلیدی: سقراط، سوفسطاییان، آریستوفانس، افلاطون، روشن‌اندیشی آتینی

آتینان به سال ۳۹۹ پ. م مردی را که به تعبیر افلاطون (فایدون، ۱۱۸)، از زبان فایدون «از همه‌ی مردمانی که دیدیم و آزمودیم هیچ کس در خردمندی و عدالت به پایش نمی‌رسید» و به تعبیر کسنوفون (خاطرات، ۱، ۳، ۱) «برای معاشران خود، هم از طریق اعمالی که منش خود او را نشان می‌داد و [هم] از راه گفت‌وگو، سود می‌رسانید»، به جرم اینکه «خدایان رسمی شهر را انکار می‌کند و خدایان جدید دیگری به جای آن مطرح می‌سازد، هم‌چنین جوانان را فاسد می‌سازد»^۱ در «انجمنی ۵۰۱ نفری متشکل از افراد گوناگون آتن، از جمله کارگزاران بازنشسته، صنعتگران سالخورده، تاجران خرده‌فروشی» (گاتری، ۱۳۷۶، ۱۱۴) به اعدام محکوم کردند و سال‌ها بعد (در ۳۴۵ پ. م) آیسخینس سخنور (متولد ۳۸۹ و متوفای حدود ۳۱۴) به آن‌ها گفت «شما سقراط سوفسطایی را به مرگ محکوم کردید» (بر علیه تیمارخوس، ۱۷۳). و این در حالی است که بیست و چهار سال پیش از این حکم (در ۴۲۳ پ. م) آریستوفانس کمدی‌نویس در نمایشنامه‌ی *ابرها* او را، به عنوان سوفسطایی‌ای حرفه‌ای که مزد می‌گیرد و سفسطه تعلیم می‌دهد و جوانان را فاسد می‌کند، مورد انتقاد شدید قرار می‌دهد و «تفکرخانه‌ی» وی را به آتش می‌کشد.

آیا سقراط، چنانکه افلاطون و کسنوفون سعی می‌کنند نشان دهند، قدیسی پاک‌منش در ساحت عمل و اخلاق و جستجوگری بی‌غرض و نستوه در عرصه‌ی پژوهش نظری بود که برای نخستین بار «اندیشه را بر تعاریف» [در باب مسائل اخلاقی] متمرکز ساخت» (ارسطو، *متافیزیک*، آلفای بزرگ، ۹۸۷b) یا، چنانچه آریستوفانس و دیگران می‌گفتند و اکثریت ضعیف انجمن قضایی نیز عملاً بر آن صحه گذاشتند، سوفسطایی‌ای بدعت‌گر بود که «استدلال بد را خوب جلوه می‌داد» (دیوگنس لائرتیوس، ۱۳۸۷، ۷۵) و جوانان را به بی‌راهه می‌کشاند؟^۲

۱- گاتری، ۱۳۷۶: ۱۱۱. قسمتی از ادعای سقراط که در کسنوفون، *خاطرات*، ۱، ۱، ۱ و در دیوگنس لائرتیوس (۱۳۸۷)، ۲، ۵ و جاهای دیگر نقل شده است.

۲- اینکه محاکمه‌ی سقراط اغراض سیاسی یا حتی شخصی داشته باشد، و نیز اینکه غرض اولیه از محاکمه‌ی وی نه مرگ او (بلکه فقط تبعید کردن یا محدود کردن فعالیت وی) باشد و رفتار و گفتار خود وی در روز محاکمه (بنگرید به دفاعیه‌ی افلاطون) و اصرارش بر ماندن در زندان (بنگرید به کرتیون) به مرگش منتهی شد، در اصل این سؤال تفاوتی ایجاد نمی‌کند. بالاخره چرا این برجسب بر او چسبید؟

جریان امور در مسیر تاریخ به گونه‌ای بوده است که صدای طرفداران سقراط بیش‌تر شنیده است و ما امروزه سقراط را (که خودش هیچ نوشته است، یا نوشته‌ای از او به دست ما نرسیده است) همچون کتابی زنده و گویا در فلسفه و اخلاق می‌شماریم. چنین تصویری البته به‌جاست و مآلِ راهی که سقراط در پیش گرفته بود نباید جز این می‌بود. اما وقتی به متن زمان و محل زندگی شخص سقراط برمی‌گردیم بایستی به هر دو طرف حق بدهیم. «سقراط، به نوعی، یک سوفسطایی بود، البته نه از آن نوعی که بدترین نقادان وی ترسیم می‌کردند. اما مدافعان سقراط نیز کاملاً برحق نبودند» (وُودراف، ۲۰۰۶: ۳۶).

در این مقاله زمینه‌هایی را که سقراط را در چشم معاصران وی همچون یک سوفسطایی نشان می‌داد و در خود آثار افلاطون و کسنوفون نیز قابل مشاهده است معرفی و بررسی می‌کنیم. این زمینه‌ها را در ذیل سه عنوان «موضوعات مورد علاقه»، «منش علمی و روش‌های مورد استفاده» و «محتوای تعلیمات» می‌توان دسته‌بندی کرد. پس از معرفی این سه جنبه از حیات و اندیشه‌ی وی، نگاهی به تعاریف افلاطون از سوفسطایی (در محاوره‌ی سوفسطایی) و به/ابراهامی آریستوفانس انداخته و به نتیجه‌گیری خواهیم پرداخت.

۲- موضوعات مورد علاقه

سقراط (که بر اساس شغل موروثی خانوادگی‌اش، ذهن و بازوی خود را ابتدا در پیکرتراشی به کار گرفت^۳)، به اقتضای فضای دانش‌طلبی که در آن قرن پنجم پ. م. موج می‌زد، ابتدا به پژوهش‌های طبیعی علاقمند شد.^۴ گزارش خود او از زندگی فکری‌اش در *فایدون* (۹۷b و بعد) نشان می‌دهد که در میان طبیعت‌شناسان به اصطلاح پیش از سقراطی فقط آناکساگوراس بود که با مطرح کردن عقل (نوس) به عنوان مبدأ و سبب اصلی هر آنچه در جهان رخ می‌دهد بیش‌تر از بقیه توجه و علاقه‌ی او را به خود جلب کرد (هر چند او نیز در نهایت

۳- درباره‌ی شغل خانوادگی سقراط، بسنجید با *آئوتوفرون* b ۱۱ و *آلکیبارس* اول a ۱۲۱. برای گزارشی منسجم و آکادمیک از زندگی و شخصیت و دیدگاه‌های فلسفی سقراط در زبان فارسی، بنگرید به گاتری، ۱۳۷۶.

۴- «من در روزگار جوانی به آموختن دانشی که علم طبیعت نامیده می‌شود، اشتیاق فراوان داشتم و می‌خواستم بدانم که چیزها به چه علت پدید می‌آیند و به چه علت نلبود می‌شوند و به چه علت هستند، و در راه کسب این دانش از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزیدم» (*فایدون*، ۹۶a).

نتوانست انتظار وی را برآورده سازد). این علاقه سقراط به عقل‌گرایی و توجیه‌غایی امور از مؤلفه‌های اصلی اندیشه‌ی او در سایر حوزه‌ها هم هست.

اما در این هنگام، مطالعه‌ی طبیعت از رونق افتاد و «توجه فلاسفه به خیر عملی و دانش سیاسی معطوف گشت» (ارسطو، *درباره‌ی اعضای جانوران*، ۶۴۲a۲۸) و سقراط نیز «از دانش طبیعی به طور کلی روی گردانید» (مابعدالطبیعه، b۱ ۹۸۷ و بعد). او «فلسفه را از آسمان بر زمین کشید، آن را در شهرها مستقر ساخت و حتی به درون خانه‌ها آورد، و بر آن داشت که به بررسی زندگی و اخلاق و خیر و شر بپردازد» (سیسرون، *مجادلات توسکولانی*، ۵، ۴، ۱۰، به نقل از گاتری، ۱۳۷۶: ۱۸۳). سیسرون (*آکادمیکا*، ۱، ۴، ۱۵، نقل از همان: ۱۸۴) سقراط را اولین کسی معرفی می‌کند که «توجه فلسفه را از مسایل مربوط به طبیعت، که تمام فیلسوفان پیش از وی به آن مشغول بودند، به مسایل زندگی معطوف ساخت»،^۵ در واقع این فضا پیش‌تر ایجاد شده بود و در همین فضا بود که به اصطلاح بازار سوفسطاییان رونق گرفته بود.

در این مرحله، سقراط را می‌بینیم که با کسانی حشرونشر دارد که می‌گویند آموزگاران مهارت زندگی موفقیت-آمیز، استادان به اصطلاح *آرته*^۶ هستند: پروتاگوراس، گورگیاس، هیپپاس، تراسوماخوس، پرودیکوس، ائوثودموس، دیونوسودوروس و دیگران. سقراط مشتاقانه با آنها افت‌وخیز می‌کند و اینکه دوستانش به او هشدار می‌دهند (*ائوثودموس*، ۳۰c و بعد) که این کار وی به بدنامی‌اش خواهد انجامید در عزم و عادت وی بر این کار خللی ایجاد نمی‌کند.^۷

^۵ در توجیه سخن سیسرون، می‌توان گفت که او سقراط را در «سلسله‌ی فیلسوف‌ها»، اولین حلقه‌ی معرفی می‌کند که به مسایل زندگی پرداخت، سلسله‌ای که البته او سوفسطایی‌ها را از حلقه‌های آن نمی‌شمارد.

^۶ - *arete*، کلمه‌ای که امروزه معمولاً «فضیلت» ترجمه می‌کنیم، ولی ترکیبی از آنچه را که از کلماتی چون «کارآمدی»، «برتری»، «مهارت در انجام کاری»، «خوب بودن در چیزی»، «کفایت در شغلی» فهمیده می‌شود می‌توان معنای آن در نظر یونانیان زمان سقراط دانست. برای بحثی مختصر اما روشن‌گر درباره‌ی معنای *آرته*، بنگرید به گاتری، ۱۳۸۸: ۲۳ و بعد.

^۷ - کریتون در این فقره به بدگویی مردم پشت سر سقراط اشاره می‌کند و از شخصی سرشناس سخن می‌گوید که همشینی سقراط با این جماعت را شرم‌آور و ناشی از بی‌سلیقه‌ی می‌شمارد. خود کریتون نیز این سرزنش را به جا می‌داند، زیرا بحث با آن‌گونه کسان را درخور سقراط نمی‌شمارد.

نمونه‌های موضوعاتی که در این محافل بحث می‌شدند از این قراراند:^۸ دینداری چیست (ائوثوفرون)؟ شجاعت چیست (لاخیس)؟ شاعران و نقّالان از چه هنری برخوردارند (ایون)؟ آیا فضیلت معرفت است و می‌توان آن را آموخت (پروتاگوراس و منون)؟ خویشنداری چیست (خارمیدس)؟ دوستی چیست (لوسیوس)؟ عدالت چیست (جمهوری)؟ چگونه باید زیست (گورگیاس)؟ زیبا چیست (هیپاس اول)؟ خطا یا گناه عمدی بهتر است یا غیرعمدی (هیپاس دوم)؟ منشأ زبان چیست و الفاظ چگونه شکل می‌گیرند (کراتولوس)؟ عشق چیست (میهمانی و فایدروس)، معرفت چیست (ثائیتوس)؟ سوفسطایی و سیاستمدار چگونه انسان‌هایی هستند (سوفسطایی و سیاستمدار)؟ لذت چه جایگاهی در زندگی دارد (فیلبوس)؟

آنچه همه‌ی این سؤالات به نحوی با آن مرتبط هستند، پسوخه‌ی [نفس، روح، حقیقت] آدمی است. مهم‌ترین موضوع توجه و پژوهش سقراطی همان خود آدمی یعنی نفس اوست. «کاری که من می‌کنم جز این نیست که شما را، اعم از پیر و جوان، تشویق می‌کنم که به جای آنکه، یا پیش از آنکه، به تن‌ها و اموال خود بیندیشید، در فکر پسوخه‌ی خود باشید و تا حدی که می‌توانید آن را بهتر سازید» (دفاعیه، ۳۰a).

۳- منش علمی و روش‌های مورد استفاده

وقتی سقراط از سفری برمی‌گشت پیش از هر چیزی در باره‌ی دو موضوع از دوستان خود پرس‌وجو می‌کرد: از فلسفه و از جوانان. این دو علاقه‌ی وی با یکدیگر مرتبط بودند. اینکه مردی به نوجوانی علاقه‌ی خاطر داشته باشد و حتی رابطه‌ی عاشقانه‌ی آنها بر سر زبان‌ها بیافتد در زمان سقراط و جلوتر از آن رسمی رایج بوده است، چنانکه در خصوص خود سقراط و آکلبیادس چنین بود (بنگرید به میهمانی، c-۲۱b و بعد، فایدروس را نیز

^۸ هر یک از این سؤالات موضوع محوری یکی از محاورات افلاطون است که به دنبال هر سؤال در میان دو هلال ذکر می‌شود. البته این سخن بدین معنا نیست که در محاورات دیگر از این موضوع بحث نمی‌شود یا در آن محاوره فقط به آن موضوع پرداخته می‌شود؛ چنانکه به این معنی نیز نیست که همه‌ی سخنان منسوب به او در این محاوره‌ها فی‌الواقع از خود وی هستند. بلکه فقط به این معناست که این‌ها سؤالاتی هستند که در محافل سقراطی مطرح بودند. درباره‌ی موضوعات مطرح در محافل سوفسطایی که در آثار افلاطون بحث می‌شوند، و در باره‌ی مخاطبان سوفسطایی سقراط یا سوفسطاییان حاضر در محاوره، بنگرید به سارا برودی (۲۰۰۳: ۹۱-۹۰).

نباید از نظر دور داشت). سقراط نیز عاشق جوانان بود و در برابر نورستگی چشم‌نواز آنها دل از دست می‌داد (بنگرید به خارمیدس، e-c 155). از اینجاست که او را پیوسته در ورزشگاه‌ها و محل‌های حضور جوانان (و البته همچنین بزرگتران) می‌یابیم. اما رویه‌ی دیگر این عشق او همانا عشق وی به فلسفه و پرورش استعداد‌های عقلانی خود و مخاطبانش بود و جوانانی که سقراط در محفل آن‌ها شادمان‌تر از هر جای دیگری بود به‌خوبی «می‌دانستند که یگانه تأثیرشان بر سقراط این بود که حس دوستی او برانگیخته می‌شد و به صحبت کردن با آن‌ها می‌پرداخت، تا قابلیت عقلانی خود را به کار برد و افکار آن‌ها را ده‌ها برابر تندتر از آنچه قبلاً بود به حرکت درآورد» (گاتری، 1376: 139). همین علاقه به دانش، که او را روزگاری به سوی علم طبیعی کشانده بود، زمانی به ورزشگاه‌ها می‌کشانید و زمانی دیگر به بازار و کارگاه‌های پیشه‌وران، و البته در فرصت‌های متناسب نیز به محافل سوفسطاییان.

روشی که سقراط در مباحث خود در باب موضوعات مطرح در بند قبلی پیش می‌گرفت عمدتاً روش «پرسش و پاسخ» بود. آنچه جوانان آتنی را هم‌چون مگسانی گرد شیرینی بر حلقه‌ی سقراطی می‌کشاند، علاوه بر شخصیت جذّاب خود وی و عواطف متقابل آن‌ها، خود همین «روش» او بود. خیلی فرق نمی‌کرد که موضوع سخن چه چیزی باشد. مهم این بود که سقراط روش خود را در موضوع مطرح‌شده اعمال می‌کرد و با این روش هم محتویات ذهنی و دانسته‌های مخاطب خویش را به محک می‌کشید و هم ذهن و اندیشه‌ی او را به تکاپو می‌انداخت.

سقراط در باره‌ی موضوعی که قرار بود در باره‌اش بحث شود سؤالی از مخاطب خویش می‌پرسید: او پاسخی می‌داد و سقراط نشان می‌داد که پاسخ وی فلان اشکال را دارد. مخاطب پاسخ دیگری که معمولاً وضعیت بهتری نسبت به پاسخ قبل داشت عرضه می‌کرد. او نشان می‌داد که این پاسخ نیز دارای فلان اشکال است. ممکن بود در این میان کسان دیگری نیز وارد بحث شوند، و ممکن بود سقراط در ضمن گفتگو زیرکی‌های خاصی نشان دهد که، به بیان منطقی، سفسطه و مغالطه شمرده شوند، ولی به هر حال او رشته‌ی پرسش و پاسخ را در دست داشت و سرانجام مخاطب خود را به این واقعیت ملزم می‌کرد که بر خلاف تصور و ادعای اولیه‌اش در واقع دانشی مطمئن در باره‌ی موضوع مورد بحث ندارد.

این وضع از نظر احساسی برای اکثر تماشاگران بحث خوشایند بود. از نظر فکری نیز آن‌ها عملاً شریک بحث شده‌اند و چیزهای زیادی در باره بررسی دانسته‌های ذهنی‌شان آموخته‌اند. مخاطبان بحث‌ها نیز دو دسته بودند: کسانی از اینکه نادانی‌شان عمدتاً به نحوی طعن‌آمیز و توأم با نیشخند (و احیاناً حتی با استفاده از مغالطه و به هر حال به نحوی زیرکانه) به رخ‌شان کشیده شده است دچار خشم می‌شدند و می‌خواستند او را به چنگ و دندان گیرند (تئاتیتوس، ۱۵۱۲)؛ و کسانی نیز در پی چاره‌جویی می‌آمدند و می‌خواستند که با کنار گذاشتن دانش - نماهای قبلی خویش به دنبال دانش راستین گام بردارند.

خود سقراط این کار را با کار مادرش، یعنی قابلگی، مقایسه می‌کردند و آن را نوعی قابلگی فکری می‌نامید: روش مامایی. این روش را «دیالکتیک» نیز می‌نامند: گفتگوی دوستانه میان دو طرف بحث به قصد کشف حقیقت (منون، ۷۵۲ و بعد). به دلیل اینکه او بطلان اظهارات مخاطبان خود را با این روش آشکار می‌کرد، اطلاق عنوان «روش ابطالی» (آنخوس) بر آن نیز بی‌وجه نبوده است. استدلال استقرایی و جستجوی تعریف کلی که ارسطو (مابعدالطبیعه، ۱۰۷۸b2۷) به سقراط نسبت می‌دهد با این روش در ارتباط است. یعنی بحث سقراط و مخاطبان او که عمدتاً با پرسش «چیست؟» شروع می‌شد معمولاً با استفاده از روش استقرایی به سوی تعریف‌هایی کامل‌تر و کامل‌تر پیش می‌رفت. گاهی مخاطب سقراط تعریفی ارائه می‌کرد و سقراط با ذکر نمونه - ی استقرایی مخالفی آن را ابطال می‌کرد تا تعریف دیگری ارائه شود. گاهی هم مخاطب او نمونه‌ای از مصادیق آن مفهوم (عمدتاً اخلاقی و انسانی) را ذکر می‌کرد و سقراط به او توضیح می‌داد که او تعریفی کلی می‌خواهد و بدین ترتیب به سوی تعریف مطلوب نزدیک می‌شدند.

کسانی که روش سقراط را خوش نمی‌داشتند راه خود را پیش می‌گرفتند و می‌رفتند. کسانی هم که سقراط با اجرای روش مامایی خویش تشخیص می‌داد که درواقع آبستن اندیشه‌ی نابی نیستند از جرگه‌ی شاگردان مورد التفات او بیرون می‌شدند و سقراط آنها را نزد سوفسطاییان می‌فرستاد (تئاتیتوس، ۱۵۱b). اما آن‌هایی که به دنبال دانستن بودند با ماندن در کنار سقراط «پیشرفت» می‌کردند. «من هیچ‌وقت چیزی از تو نیاموختم. اما هر وقت با تو بودم پیشرفت می‌کردم» (ثناگس، ۱۳۰a). اینکه سقراط «هیچ‌وقت از کسی دستمزدی نگرفت»^۹ در

^۹ - دیوگنس لائرتیوس، (۱۳۸۷: ۷۷). افلاطون در هر مناسبتی به این خصلت سقراط اشاره کرده و از این حیث او را در برابر سوفسطاییان قرار داده است.

وهله‌ی نخست به این دلیل بود «که در انتخاب شاگرد آزاد باشد و فقط کسانی را برگزیند که تشخیص صریح خودش (یا ندای دیمونی او) معلوم دارد که «پیشرفتی» خواهند داشت» (گاتری، ۱۳۷۶: ۷-۱۴۶).

روش ابطالی سقراط، همراه با استغنا‌ی مالی و استعفاف عشقی و اخلاقی وی باعث می‌شد که خیلی‌ها او را دارای «روحیه‌ای پرنخوت و غرورآمیز (دیوگنس لائرتیوس، همان) ببینند. در دفاعیه‌ی افلاطون (و همین‌طور دفاعیه‌ی کسنوفون) می‌بینیم که او حتی در سرنوشت‌سازترین رخداد زندگی‌اش که پای جان‌ش در میان است چه استغنا و متانت و مناعتی را در گفتار و رفتار خویش به نمایش می‌گذارد.

با وجود اینکه روش مألوف سقراط همان پرسش‌وپاسخ بود، او در مواقع مقتضی به روش خطابه و سخنرانی یگراست نیز می‌توانست سخن بگوید و حتی از نخستین کسانی شمرده شود که «فن خطابه را آموزش دادند» (دیوگنس لائرتیوس، ۱۳۸۷، ۷۵).

علاوه بر دو عنصر عشق و عقلانیت که در منش و روش سقراطی ایفای نقش می‌کردند، بر عنصر سوّمی هم باید تأکید کرد که هم‌اکنون دیدیم که مثلاً در پذیرش یا عدم پذیرش شاگرد از سوی وی تأثیرگذار بود و دست‌کم تا حدودی، با اتهام آوردن خدایان جدید از سوی او نیز مرتبط بوده است^۱: ندا یا علامت الهی یا دیمونی. این علامت که «از زمان کودکی شروع شده و همیشه با من بوده است، ندایی است که همیشه مرا از انجام برخی کارها بازداشته است، ولی هیچ وقت به انجام کاری ترغیب نکرده است. همین ندا بود که او را از مداخله در سیاست بازداشته است: (دفاعیه، c-d ۳۱). تأثیر این علامت در زندگی و انتخاب‌های سقراط به حدّی بوده است که او غالباً از آن با عنوان «علامت همیشگی» یاد می‌کرد. گاتری (۱۳۷۶: ۱۴۹ و بعد) موارد مربوط به این علامت در افلاطون و کسنوفون را ذکر کرده است.

نکته‌ای دیگر در زندگی سقراط که با روش ابطالی او ارتباط وثیقی دارد، عقیده‌ی او به اعتبار پاسخ‌ی است که معبد دلفی به سؤال یکی از مریدان سقراط (در حدود میان‌سال‌ی وی) داده و سقراط را «حکیم‌ترین مرد روزگار

^۱ - افلاطون در دفاعیه (c-d ۳۱) و انوثیرون (b ۳) این علامت را بهانه‌ی دشمنان در متهم کردن او به مطرح کردن خدایی جدید معرفی می‌کند.

خویش معرفی کرده است.^{۱۱} سقراط این داستان را، که به درستی‌اش ایمان داشت، بدین گونه تفسیر کرد که اگر من که هیچ دانش محصل و یقینی ندارم داناترین فرد روزگار باشم، پس داناترین انسان کسی است که به نادانی خویش علم دارد، و بنابراین خدمت من به خدایان (و انسان‌ها) این است که نادانی انسانها را برای آنها روش سازم. و از اینجاست که او به کار گرفتن روش ابطالی خویش را تکلیفی الهی نیز می‌شمرد.

۴- محتوای تعلیمات

و حالا ببینیم سقراط در خصوص موضوعاتی که اشاره کردیم با منش و روشی که پیش گرفته بود چه چیزهایی را تعلیم می‌داد. در باب موضوعات علم طبیعی، با توجه اینکه او از میان این دسته از فلاسفه فقط در آناکساگوراس بود که انتظار داشت تبیین مطلوب خود را پیدا کند عقیده به حضور عقل در روند امور جهان و بنابراین عقیده به غایتمندی جهان را می‌توان به او نسبت داد. همچنین لازم است به خاطر داشته باشیم که نگاه عقلانی آناکساگوراس به جهان باعث شده بود که او نسبت الوهیت به اجرام سماوی (و می‌توان گفت به همه‌ی قوای طبیعی) را کاری ناروا بشمارد و مثلاً خورشید را جسمی گداخته معرفی کند. و این بخش از تعلیم آناکساگوراس بود که اتهام الحاد را متوجه وی ساخت و به تبعیدش از آتن منتهی شد.^{۱۲} ولی به هر حال مفاهیمی که سقراط در جستجوی تعریف آنها بود عمدتاً مفاهیم اخلاقی و سیاسی بودند.

خود جستجوی «تعریف» برای یک مفهوم و عقیده به اینکه هر مفهوم در واقع یک تعریف دارد که حدود مفادش را از سایر مفاهیم متمایز می‌سازد، از عقیده‌ای خاص در باب زبان و در باب معانی واژه‌ها حکایت می‌کند. اگرچه همه‌ی سوفسطایی‌ها به مباحث زبانی علاقمند بودند، عقیده‌ی پرودیکوس در باب معانی واژه‌ها در

^{۱۱} - داستان پرسش این مرید سقراط (خایرفون) از معبد دلفی و جواب معبد و عقیده‌ی سقراط بر آن و تفسیر وی از آن را در دفاعیه‌ی کسنوفون، ۱۴ می‌توان دید.

^{۱۲} - در باره‌ی توجه سقراط به آناکساگوراس پیش از این به فایدون (۹۷ و بعد) ارجاع دادم.

اینجا بیش‌تر از همه جلب توجه می‌کند. او می‌گفت هر واژه فقط یک معنای درست دارد،^{۱۳} و سقراط می‌خواست تعریف آن یک معنا را مشخص کند، زیرا تصور می‌کرد که «زبان غیردقیق نه تنها به خودی خود غلط است، بلکه شر را نیز در روح انسانها می‌کارد (فایدون، ۱۱۵e).^{۱۴}

مفاهیم محوری که سقراط تعریف آنها را می‌جست عمدتاً اخلاقی و سیاسی بودند، اما مثال‌های وی بیش‌تر از عرصه‌ی حرفه‌ها و صنایع انتخاب می‌شدند: کفش‌دوز، لگام‌ساز، کشتی‌ساز، معمار و جز این‌ها. سقراط می‌گفت (پروتاگوراس، ۳۱۹b) در خصوص این مجموعه همه می‌پذیرند که باید کارها را به دست متخصصان آنها سپرد، و خود وی اصرار می‌ورزید که هدایت کشتی جامعه و تصدی تعلیم و تربیت انسان‌ها به مراتب بیش‌تر از این حرفه‌ها نیازمند تخصص و مهارت است. به نظر او «سیاست نیز یک پیشه است، و هر شخصی برای تصدی آن باید از برخی مواهب طبیعی برخوردار باشد، و مهم‌تر از آن، اینکه دانش و آمادگی لازم را کسب کرده باشد» (گاتری، ۱۳۷۶: ۱۶۵). مخالفت سقراط با شیوه‌های حکومتی به اصطلاح دموکراتیک که حاکمان را بر اساس قرعه یا بدون توجه به توان و آگاهی‌شان انتخاب می‌کردند ریشه در همین تخصص‌گرایی او دارد. از سوی دیگر، اگر اداره‌ی امور زندگی یک تخصص و مهارت است پس تعلیم و تعلم در خصوص آن نیز جایگاهی بس والا دارد. به طور کلی مهارت در زندگی نیازمند تعلیم و تربیت است.

اینکه خود سقراط اذعان می‌کند که چیزی «نمی‌داند» و در عین حال او دانایی و مهارت را شرط لازم برای تصدی هر کاری می‌شمارد، مسئله‌ای بس دشوار است. بسیاری از آنچه ما دانایی می‌پنداریم در واقع شبه-دانایی هستند و ما به خطا تصور می‌کنیم که آنها دانش‌اند. از سوی دیگر آنچه اساس زندگی راستین را تشکیل می‌دهد همان دانایی است. بنابراین، بسیار ضروری است که ما پیوسته آنچه را که علم به فلان چیز (به‌ویژه در باب نفس و حیات فردی و جمعی) می‌شماریم مورد ارزیابی و نقادی قرار دهیم تا زندگی خود را بر آگاهی

^{۱۳} - درباره‌ی پرودیکوس و رابطه‌اش با سقراط بنگرید به گاتری، ۱۳۷۵: ۲۰۹ و بعد.

^{۱۴} - بنگرید به اواخر مقاله.

راستین استوار سازیم.^{۱۵} این ارزیابی‌ها باعث می‌شود که ما در هر مرحله‌ای از دانایی خویش به ایرادات و اشکالات آن مرحله پی ببریم، یعنی وجوه نادانی خویش را دریابیم و بدین ترتیب برای صعود به پله‌ی بعدی دانایی آماده شویم. وقتی به کل این فرایند بنگریم خواهیم دید که ما در هر مرحله‌ای هم نسبت به مراحل قبلی دانایتر هستیم، هم نادان هستیم و هم جویای دانایی. و از آنجا که رسیدن به دانایی مطلق در واقع ورای حد آدمیان است، جستجوی بی‌پایان دانایی وظیفه مادام‌العمری انسان‌هاست. همان‌طور که عشق^{۱۶} حالت واسطه‌ای و وسیله‌ای دارد و فی‌الواقع طلب همیشگی است، فلسفه (عشق به دانایی) نیز ترکیبی دائمی از وجدان و فقدان است. به هر حال هر کس در هر مرحله‌ای هر سخنی را در پاسخ «چیست» عرضه کند، می‌توان نشان داد که آن سخن دارای ایراداتی است و بدین ترتیب می‌توان پاسخ او را ابطال کرد و به او نشان داد که «نمی‌داند»، همان‌طور خود سقراط نیز پیوسته می‌گوید که «هیچ دانشی ندارد». و این در حالی است که فضیلت (یعنی اداره‌ی برتر و موفقیت‌آمیز زندگی) جز معرفت نیست.

اینکه «فضیلت‌ها دانش هستند» علاوه بر افلاطون (مثلاً در سرتاسر پروتاگوراس) و کسنوفون (مثلاً در خاطرات، ۳، ۹، ۵)، در ارسطو نیز بارها به سقراط نسبت داده شده است.^{۱۷} بنا به عادت سقراط بر مقایسه‌ی فضیلت (مهارت زندگی) با مهارت‌های صناعی و هنری، و با توجه به اینکه فضیلت (آرته) از نظر استعمال لغوی همیشه بر «فضیلت (برتری، کارآمدی) در چیزی» دلالت می‌کند، می‌توان گفت که این عقیده‌ی سقراط خیلی برای مخاطبانش غریب نمی‌نموده است. به هر حال وقتی فضیلت دانش باشد، طبیعی است که امری تعلیم دادنی در نظر گرفته شود و کسانی نیز به تعلیم آن مشغول باشند؛ هر چند برای پذیرش چنین تعلیمی استعدادها و مواهب

^{۱۵} - درباره‌ی رابطه‌ی تعریف‌های سقراط با اهداف اخلاقی وی، بنگرید به گاتری، ۱۳۷۶: ۲۰۵ و بعد.

^{۱۶} - سقراط در میهمانی از زبان دیوتیما نقل می‌کند که «اروس [عشق] میان خدایان و آدمیان جای دارد (۲۰۲d) ... همیشه فقیر است، بر خلاف آنچه عموماً تصور می‌کنند، نه ظریف است و نه زیبا، بلکه خشن، نشسته، پابرنه و بی‌خانمان است ... همیشه نیازمند است ... در جستجوی چیزی است که زیبا و خوب باشد، شجاع است، پُر از شور و اشتیاق است، شکارچی زبردستی است، همیشه در اندیشه‌ی طرح‌هایی است، مشتاق دانایی و توانمند در کسب آن است، در سرتاسر عمر خود عاشق حکمت است، جادوگر، وردخوان، و سوفسطایی ماهری است (۲۰۳d)». گویی دیوتیما خود سقراط را توصیف می‌کند.

^{۱۷} - در هر سه کتاب اخلاق وی. مثلاً/اخلاق کبیر، ۱۱۸۲a۲۰؛/اخلاق نیکوماخوسی ۱۱۴۲b۲۰ و جاهای دیگر؛/اخلاق اثودموسی ۱۲۴۶b۳۳.

طبیعی خاصی هم لازم باشد و برای اجرای موفق آن به تمرین و ریاضت هم نیاز داشته باشیم. چنانکه در خصوص هر حرفه و مهارت و هنری چنین است.

آیا اگر فضیلت‌ها را دانش بشماریم، باید این نتیجه را نیز بپذیریم که هر رذیلتی ریشه در نادانی دارد و بنابراین هیچ کس دانسته و از روی عمد مرتکب گناهی نمی‌شود؟ افلاطون و ارسطو این عقیده را نیز به سقراط نسبت داده‌اند.^{۱۸} ارسطو تعلیمات خود را بر اساس پذیرش این نتیجه بسط می‌دهد اما به مخالفت با آن (و با اصل فضیلت بودن دانش) می‌پردازد و آنها را منتهی به نفی اختیار و قبول جبرگرایی می‌داند. بسته به اینکه درباره‌ی ماهیت دانش مربوط به فضیلت و همین طور درباره‌ی حقیقت و اسباب نادانی منتهی به رذیلت چه نظری داشته باشیم موضع ما در قبال این عقیده فرق خواهد کرد. اما به هر حال این عقیده می‌توانست دستاویز خوبی برای استدلال‌های قضایی و سیاسی در مقام توجیه خطاها باشد.

سودگرایی در اخلاق و سیاست و هنر یکی دیگر از عقایدی است که با قاطعیت می‌توان به سقراط نسبت داد، به گونه‌ای که خوب و زیبا و سودمند در نظر او در واقع یک چیز شمرده می‌شوند.^{۱۹} این عقیده‌ی سقراط با عقل‌گرایی او و عقیده‌اش به بنیادی بودن نقش غایات در تحقق امور سازگار است. قاشقی که از چوب ساخته شده باشد در آشپزی به دلیل اینکه سودمندتر و کارآمدتر است (یعنی غایت آشپزی را بهتر محقق می‌سازد) خوب‌تر و زیباتر از قاشقی است که مثلاً از طلا ساخته شده باشند. از آنجا که انواع و اقسام مختلفی از غایات و اسباب داریم و سودمندی‌های این‌ها نسبت به یکدیگر متفاوت است، پس انواع و اقسامی از خوب‌ها داریم. با علم به تعریف یک چیز است که می‌توان دریافت چه چیزی برای آن سودمند و بنابراین خوب است.

مهم‌ترین چیزی که هر کسی باید در شناختن آن و تشخیص امور سودمند و زیانبار برای آن کوشش کند حقیقت خود او یعنی نفس اوست. سقراط حقیقت آدمی را همان نفس او می‌داند. به نظر او «انسان زنده همان پسوخته (روح) است، و بدن... فقط مجموعه‌ای از ابزار و آلاتی است که پسوخته برای زنده ماندن خویش به کار

۱۸- برای منابع، بنگرید به گاتری، ۱۳۷۶: ۲۵۶ و بعد.

۱۹- شواهد را در گاتری، ۱۳۷۶: ۲۶۱ و بعد می‌توان دید.

می‌برد... و این به‌کارگیری مستلزم دانش و تمرین است» (گاتری، ۲۷۳:۱۳۷۶). در همین راستا بود که سقراط با پیر و جوان، گاه و بی‌گاه، و در هر جایی به گفتگو می‌نشست، آن‌ها را به نادانی‌شان در خصوص این موضوع مهم واقف می‌ساخت. «او مخصوصاً می‌خواست مردم معمولی آن‌را بر این حقایق عالم و عامل گرداند و آن‌ها عادت نداشتند که در زندگی خود از این اندیشه‌ها متأثر شوند» (همان، ۲۷۴).

۵- تعریف‌های افلاطون از سوفسطایی

افلاطون در رساله‌ی *سوفسطایی* (b- a- ۲۱۷) می‌خواهد به این پرسش جواب دهد که آیا سه واژه‌ی سوفسطایی، سیاستمدار و فیلسوف در واقع سه نام هستند که بر سه طبقه‌ی متمایز از انسان‌ها اطلاق می‌شوند یا این‌ها فقط یک یا دو طبقه را تشکیل می‌دهند. پاسخ اولیه‌ی او این است که این سه طبقه در واقع متمایز از یکدیگراند، اما تشخیص آن‌ها از یکدیگر آسان نیست (b- ۲۱۷a). افلاطون این محاوره را (که از نوشته‌های اواخر عمر اوست و به شیوه‌ی تقسیم به ارائه‌ی تعریف می‌پردازد) به تعریف سوفسطایی اختصاص می‌دهد، و چنانکه در آغاز *سیاستمدار* تصریح می‌کند در صدد است برای هر یک از دو طبقه‌ی دیگر نیز محاوره‌ای تألیف کند. او در محاوره‌ی بعدی سیاستمدار را تعریف می‌کند، اما از تألیف محاوره‌ی فیلسوف سر باز می‌زند. در این محاوره، پس از ارائه‌ی تمثیلی در خصوص تقسیم هنرها و بیان نکات مربوط به روش بحث، تعریف‌های زیر برای سوفسطایی ارائه می‌شوند:

۱- شکارچی جوانان توانگر و برجسته به صورت فردی برای دریافت پول به بهانه‌ی تعلیم آن‌ها (b- ۲۲۱ تا ۲۲۳b)؛

۲- بازرگان بین شهری غذای روح، یعنی آموزش، به ویژه آموزش مربوط به *آرته* (c- ۲۲۳ تا e- ۲۲۴)؛

۳- فروشنده‌ی همان متاع‌ها در شهر خودش، که بخشی را خریده و بخشی را نیز خودش تولید کرده است (همان)؛^{۲۰}

^{۲۰} افلاطون در ۲۳۱d فروشنده‌ی درون‌شهری تولیدات دیگران را از فروشنده‌ی دست اول تولیدات خودش متمایز می‌سازد (و بدین ترتیب عدد تعریف‌ها را به هفت میرساند).

۴- استاد کاسبکار فن مجادله در فرایند نزاع تن به تن در باب حق و باطل (به نحوی متمایز از خطابه‌های قضایی) (۲۲۵a تا ۲۲۶a)؛

۵- کسی که روح را از پندارهایی که سد راه دانایی اند پاک می‌سازد (۲۲۶b تا ۲۳۱b)؛

۶- کسی که توهم و تقلیدی از اشیای واقعی را [به نام خود آن اشیا] به نمایش می‌گذارد (۲۳۵a-b) و موجب بدفهمی یا فریب می‌شود (۲۳۵d تا ۲۳۶d)؛ او از ماهیت فریبکارانه‌ی توهم‌هایش باخبر است و این توهم را از راه پرسش و پاسخ با مخاطب‌هایش و به تناقض افکندن آنها ایجاد می‌کند (۲۶۸a-b)؛

با توجه به آنچه تا اینجا آورده‌ایم و با توجه شواهد موجود در سایر آثار افلاطون، در خصوص این تعریف‌ها جا دارد به نکاتی چند توجه شود.^{۲۱}

۱- در آغاز پروتاگوراس می‌بینیم دوستی بی‌نام به سقراط می‌گوید که او حتماً از شکار آکبیادس زیباروی می‌آید (البته از میهمانی (۲۱۷a، ۲۱۸c)، و آکبیادس اول (۱۰۳a تا ۱۰۴c) برمی‌آید که آکبیادس نیز عاشق سقراط و در پی شکار او بوده است). سقراط به این دوست گوشزد می‌کند که امروزه زیبایی پروتاگوراس زیبایی آکبیادس را در محاق قرار داده است، زیرا آنکه دانتر است زیباتر است (a- ۳۰۹d). دل بستگی سقراط به جوانان را در آغاز ثناتیتوس (۱۴۳d) نیز از زبان خود او می‌شنویم و می‌بینیم که او چگونه چراغ به دست به دنبال جوانانی است که انتظار می‌رود به برجستگی‌ای نایل آیند. آغاز خارمیدس (۱۵۳d) نمونه‌ای دیگر است.^{۲۲} البته سقراط به هیچ‌وجه به دنبال کسب پول نیست. و در سرسپردگی او به جوانان نیز دو نیروی جاذبه‌ی زیبایی و دانایی به گونه‌ای جدایی‌ناپذیر با یکدیگر مرتبط‌اند. و در نهایت آنکه حرف آخر را می‌زند دانایی و عشق به دانایی است. ولی به هر حال بی‌جا نبوده است که سقراط نیز همچون سوفسطایی‌ها شکارچی جوانان شمرده شود.

^{۲۱} چارلز کریستوفر تیلور (۲۰۰۶: ۱۵۷ تا ۱۶۸) این تعریف‌ها را در مقاله‌ای با عنوان «سقراط سوفسطایی» بررسی کرده است. در اینجا به برخی نظرات او اشاره خواهد شد.

^{۲۲} - «اینجا چه خبر است، جوانان چه می‌کنند و بحث‌های فلسفی در چه حال است...».

۲۳- تمایز میان بازرگان بین‌شهری متاع تربیتی (که فقط تولیدات دیگران را می‌فروشد) و فروشنده‌ی مقیم شهر (که هم تولیدات دیگران را می‌فروشد و هم تولیدات خودش را) به نظر تیلور (۲۰۰۶: ۱۶۱) شاید بدین منظور بوده است که جایگاه ویژه‌ی سقراط را (که هرگز به قصد تعلیم از شهر خود بیرون نرفته بود) در میان سوفسطاییان نشان دهد. تشخیص اینکه سقراط در اینجا نیز همانند تعریف اول مبراً از اغراض مادی و کاسبکاری است بر عهده‌ی خواننده نهاده شده است.

۴- استادی سقراط در فن مجادله را تقریباً در هر تصویری که از او در افلاطون و کسنوفون ترسیم شده است به‌روشنی می‌توان دید. اما افلاطون در اینجا میان استاد مجادله که برای کسب‌وکار به این فن می‌پردازد و استادی که حتی از این کار زیان می‌بیند فرق می‌گذارد. استاد نوع دوم را که «به سائقه‌ی رغبت به این نوع مباحثه به این کار می‌پردازد، از امور زندگی خویش غفلت می‌ورزد و از آنجا که این کار وی برای اغلب شنوندگان او ناخوشایند است، به حق می‌توان «یاوه‌گو»^{۲۳} نامید» (۲۲۵d). در واقع این عنوان را بیش از هر کسی و پیش از هر کسی بر سقراط می‌توان اطلاق کرد. خود افلاطون در جاهای مختلف (ثائیتوس، b- ۱۹۵c؛ پارمنیدس، ۱۳۵d؛ جمهوری، ۴۸۸e و بعد؛ سیاستمدار، c- ۲۹۹b) اطلاق این نام بر سقراط از سوی معاشران وی را به تصریح متذکر شده است. «بنابراین سقراط الگوی خردورزانی است که فعالیت‌های آنها را مردم غافل و راجی بی‌ثمر می‌شمارند و طرد می‌کنند» (تیلورف ۲۰۰۶: ۱۶۳).

۵- در تعریف پنجم، داستان به گونه‌ی دیگری است. تعریف‌هایی که تا اینجا ارائه شد همگی در وهله‌ی نخست بر به اصطلاح سوفسطاییان قابل اطلاق بود و با قید و شرط‌هایی بر سقراط نیز صدق می‌کردند. اما این تعریف، که بر اساس الگوی دیگری (یعنی هنر پاک‌کردن) ارائه می‌شود، در واقع در وهله‌ی نخست بر شخص سقراط دلالت می‌کند. از انواع هنرهای پاک‌سازی، چند نوع نیز هستند که به عالم انسانی یعنی جسم و روح او مربوط می‌شوند. از میان این‌ها هنری است که روح انسان را از نادانی پاک می‌کند. و از میان نادانی‌ها بدترین و زیانبارترین نوع آن «این است که آدمی چیزی را که نمی‌داند گمان کند که می‌داند.

²³. Chattering (*adoleschikou*, وراج)

همه‌ی عیب‌ها و ناکامی‌های روح ناشی از این نوع است» (۲۲۹c). بهترین راه برای پاک کردن روح از این نوع عیب این است که پرسش‌هایی درباره‌ی باورهای نادرست مخاطب خویش از وی پرسیم و با مقایسه‌ی آن باورها با یکدیگر نشان دهیم که آنها حاوی تناقض هستند (۲۳۰b). این روش در واقع همان «هنر ابطال سقراط»^{۲۴} است. تفاوت این مورد با موارد قبلی چنان برجسته است و ارزش این هنر چنان بالاست که افلاطون (۲۳۱a-b) در اطلاق نام سوفسطایی بر آن تردید می‌کند و بیم آن دارد که مقام سوفسطایی را بدین ترتیب بیش‌تر از آنچه شایسته است بالا برده باشد. ولی به هر حال این کار شباهت زیادی به کار سوفسطاییان دارد (البته بدان‌سان که سگ اصیل گله به گرگ درنده شباهت دارد) و به شرط آنکه احتیاط کنیم و فریب نام را نخوریم، سوفسطایی نامیدن این‌ها هم بلامانع خواهد بود. جا دارد که آن را «نوع شریف هنر سوفسطایی» نام نهمیم.

اگر تفاوت این طبقه با طبقه‌هایی که پیش‌تر تعریف شدند به اندازه‌ی تفاوت اصیل‌ترین سگ گله با درنده-ترین گرگ وحشی است، چرا افلاطون این طبقه را نیز سوفسطایی و نه فلسفه می‌نامد؟ علاوه بر شباهت ظاهری که در بالا ذکر شد، این نکته را نیز باید ذکر کرد که سقراط، دست‌کم چنانکه خودش بارها تأکید می‌کند، در واقع تعلیم مثبتی ارائه نمی‌کند. او چیزی از دست می‌گیرد نه اینکه چیزی به دست بدهد (بسنجید با تیلور، ۲۰۰۶: ۵-۱۶۴). سقراط در این مرحله آن کاری را در طبابت روحانی انجام می‌دهد که طبیب جسم قبل از شروع معالجه‌ی هر درد ویژه‌ای انجام می‌دهد؛ یعنی استفاده از مسهل‌ها و پاک کردن تن (و روح).

۶- شباهتی که «نوع شریف سفسطه» با نوع متعارف آن دارد در تعریف ششم بیان شده است: پرسش و پاسخ با مخاطب و به تناقض افکندن او. مقایسه پرسش و پاسخ محاورات به اصطلاح سقراطی با پرسش و پاسخ-های مخاطبان سوفسطایی سقراط در *ئوتوفرون*، هم شباهت صوری این دو را نشان می‌دهد و هم تفاوت بنیادی آنها را.

²⁴. Socratic elenchus

بدین ترتیب در هر کدام تعریف‌ها چیزی هست که بتواند مردم عادی را بر آن دارد که سقراط را نیز یک سوفسطایی بینگارد، و تعریف پنجم نیز حتی در نظر خود افلاطون فقط بر کسی چون سقراط قابل اطلاق است.

۶- ابرها

از میان انبوه آثار مربوط به سقراط که در اختیار داریم کم‌دی معروف آریستوفانس، ابرها، قدیمی‌ترین است.^{۲۵} آریستوفانس در این نمایشنامه فرهنگ و تعلیم و تربیت جدید روزگارش را که از حدود ۴۵۰ در آتن رونق یافته و تمام مظاهر فرهنگی سنتی را به چالش کشیده است به نحوی افراطی و تمسخرآمیز و با ادبیاتی که این سبک اقتضا می‌کند به باد انتقاد می‌گیرد. این تعلیم و تربیت جدید دو خصیصه‌ی عمده دارد: قرار دادن تبیین طبیعی رخدادهای عالم به جای تبیین الهی-اسطوره‌ای که پیش‌تر به کار می‌رفت؛ و ورزیدگی در (و استفاده از) مهارت‌های زبانی و استدلالی در عرصه‌های عملی (اخلاقی و سیاسی و قضایی) که امکان می‌داد «استدلال ضعیف‌تر را قوی‌تر جلوه دهیم» و هر مدعایی را که بخواهیم (اعم از اینکه حق باشد یا ناحق) به اثبات برسانیم.^{۲۶} او سقراط را نماد و استاد هر دو وجهی تعلیم و تربیت جدید انتخاب می‌کند و پس از آنکه مسخره‌آمیزترین تعلیمات نظری و عملی را به وی نسبت می‌دهد و زیانبار بودن آنها برای پیر و جوان را به نمایش می‌گذارد، نمایشنامه‌اش را به آتش کشانیدن «تفکرخانه‌ی» وی به پایان می‌آورد.

از اوصافی که آریستوفانس در این نمایشنامه برای سقراط برمی‌شمارد به موارد زیر می‌توان اشاره کرد.^{۲۷} آنتی مقروض مضطر برای اینکه به نوعی از شر طلبکاران خلاص شود و خوشبختی خویش را بازیابد فقط یک راه را پیش روی خودش باز می‌بیند و آن این است در «تفکرخانه‌ی سقراط» از علم سوفسطایی‌ها بهره

^{۲۵} - این نمایشنامه‌ی آریستوفانس در ۴۲۳ پ. م. به اجرا درآمد. اما «خود او آن را حدود پنج سال بعد بازنگری کرد، و این نسخه‌ی بارنگری شده است که به دست ما رسیده است» (بریکهاوس و اسمیت، ۲۰۰۳: ۵۶).

^{۲۶} - یعنی دو ارمغانی که ما امروزه یکی را از آن فیلسوفان طبیعی به اصطلاح پیش از سقراطی و دیگری را از آن سوفسطاییان می‌شناسیم.

^{۲۷} - بر اساس ترجمه فارسی رضا شیرمرز (آریستوفانس، ۱۳۸۷).

بگیرد (موضوع اصلی نمایشنامه). در آنجا که «خانه‌ی ارواح خردمند است... اگر جیبشان را پر کنیم روش پیروزی در مرافعات را به ما هم یاد می‌دهند. عادلانه یا غیرعادلانه بودنش اهمیتی ندارد» (ص ۲۱). آن‌ها شارلاتان‌های رنگ‌پریده و پابره‌نه مثل سقراط و خایرفون^{۲۸} هستند (همان). سقراط در سبدی در هوا تاب می‌خورد تا در آسمان سیر کند و به خورشید بیانیدشد. او بدین ترتیب ذهنش را آرامش می‌دهد و اندیشه‌ی تیزبین‌اش را با جریان هوا درمی‌آمیزد تا در اجرام آسمانی نفوذ کند، چرا که از روی زمین نمی‌توانست درباره‌ی آسمان به کشف و شهود برسد (صص ۲۷ - ۲۶). اگر کسی با آدابی که سقراط لازم می‌شمارد وارد حلقه او شود «یک وراج تمام و کمال، گرگ باران دیده‌ای سرسخت و یک زبان‌باز بی‌همتا» خواهد شد (ص ۲۸) و همانند سقراط از «اندیشه، سخن، نیرنگ، رذالت، فخرفروشی، دروغ و فراست» بهره خواهد برد (ص ۳۰). سقراط کهنه‌کاری است مجرب، کهنسالی است در پی آموختن، روحانی‌ای است بالامرته و تیزبین؛ از میان خطبای روزگار فقط او و پرودیکوس سزاوار تعلیم هستند؛ پرودیکوس دانشی عظیم دارد؛ و سقراط با چشم‌های مطمئن، پای یرهنه، یک‌تنه و مغرور سر خود را بالا می‌گیرد و راه می‌رود (ص ۳۱). او به جای خدایان سستی، خدایان سه‌گانه‌ی «خائوس»، خدای ابرها و خدای زبان را مطرح می‌کند (ص ۳۶). شاگردان سقراط مرجع مردم می‌شوند و ثروت کلانی از راه تعلیم به دست می‌آورند (ص ۳۸). از آداب ورود به تفکرخانه‌ی سقراط (علاوه بر دعا به درگاه ابرها و نیروهای طبیعی آسمانی، ص ۲۸)، درآوردن لباس است (دور ریختن دانسته‌های پیشین، ص ۳۹). سقراط به شاگردان خویش ریزه‌کاری‌های محاسبات ریاضی (ص ۲۳)، تبیین‌های طبیعی (صص ۳۴ و بعد، و جاهای دیگر)، فنون نیرنگ (ص ۴۴) و زبان بازی (ص ۵۱)، وزن و قافیه و شعر (همان)، طبقه‌بندی‌های جنسی و زبان و ضمائر هر کدام (صص ۴۵ و بعد)، هر دو روش استدلال (حق و ناحق) (ص ۵۵) و هنر مغلطه (ص ۴۵) را می‌آموزد. سقراط و اطرافیانش خردمندان باهوشی هستند که برای صرفه‌جویی هرگز اصلاح نمی‌کنند، ورزش نمی‌کنند و حمام نمی‌گیرند (ص ۵۳). «آن‌ها تمام دانش بشر را می‌دانند» (همان). آن‌ها «فرزندان زمین» (اهل الحاد) هستند (ص ۵۴). در بخش مجادله‌ی حق و ناحق (صص ۵۶ تا ۶۴) از اوصافی که به ناحق (یعنی تربیت جدید که سقراط آموزگار نمادین آن

۲۸- همان مرید نحیف سقراط که پیام «سقراط داناترین فرد روزگار است» را از معبد دلفی به‌ارمغان آورد.

است) نسبت داده می‌شوند عبارت‌اند از: «فاسدکننده‌ی جوان‌ها» (ص ۵۷)، گمراهی‌کنندگی و وراچی (همان)، استفاده از عبارات قلمبه سُلّمبه و مَثَل‌های نیشدار (ص ۵۸)، عاملِ رنگ‌پریدگی، شانه‌افتادگی، سینه-تنگی، زبان‌درازی و شهوت‌رانی (ص ۶۱) و آموزنده‌ی یاه‌گویی و پیروزی و پرهیزکننده از حمام آب گرم و رفت‌وآمدکننده در بازار (ص ۶۲). همچنین در این مجادله «ناحق» به شیوه‌ی پرسش‌وپاسخ و با آوردن مثال‌های نقضی برای مدعای «حق»، بر او غلبه می‌کند. بلافاصله پس از پایان مجادله، سقراط به پدر شاگرد جوانش وعده می‌دهد که پسر او را «سوفیستی فاضل» تربیت خواهد کرد (ص ۶۵). شاگرد مؤفق سقراط در کنار همه‌ی مهارت‌های زبانی که پیدا کرده است، در میان شعرا نیز اورپید^{۲۹} را بر همگان ترجیح می‌دهد (ص ۷۵). او دانش نوین را، هنر متقاعد کردن را و ابداعات هوشمندانه‌ی جدید را یاد گرفته و توانا بر ستیز با قوانین جاری، «در عالمی از افکار مبتکرانه، استدلالها و تعمق زندگی می‌کند» (ص ۷۶).

نکته‌ای که در سرتاسر نمایشنامه جلب نظر می‌کند و باید به آن توجه کرد انگیزه و دغدغه‌ی پدر و پسر است که در اینجا شاگردی سقراط می‌کنند. در هر آنچه که آن‌ها از سقراط می‌آموزند (خواه تعلیمات طبیعی باشد یا ریاضی یا زبانی) این دغدغه‌ی عملی وجود دارد که چگونه از آن آموخته‌ها برای موفقیت قضایی و متقاعدسازی دیگران و دست به سر کردن طلبکارها بهره گیرند.^{۳۰}

سرانجام پس از اینکه آثار ویرانگر تعلیمات جدید هویدا گشت «لانه‌ی یاه‌گویان» به آتش کشیده می‌شود (ص ۷۹).

در توضیح آنچه از/برها نقل کردیم نکات زیر شایان توجه است. از نمایشنامه‌ی کم‌دی نباید انتظار نزاکت و دقت و امانت داشته باشیم. فقط کافی است زمینه‌ای در کار باشد تا او بهانه‌ی انتقادهای تمسخرآمیز خویش قرار دهد.

^{۲۹} - سخنگوی فرهنگ جدید.

^{۳۰} - انگیزه و دغدغه‌ای که بیشترین تأثیر را در رواج بازار سوفسطاییان و در زوال و انحطاط تعلیمات آنها داشت.

آریستوفانس (چنانکه طبیعت کار او، یعنی نقد کل نهضت جدید در چارچوب نقد بساط سقراطی، اقتضا می‌کند) هر صفتی از یک یا چند تن از این جماعت را به همه‌ی آن‌ها نسبت می‌دهد. مثلاً از مجموع اطلاعات رسیده به یقین می‌دانیم که سقراط تنومند و پرتوان بوده است، ولی آریستوفانس لاغری و رنگ-پریدگی خایرفون را به همه‌ی آن‌ها از جمله خود سقراط سرایت می‌دهد. و از همین جاست که مثلاً یک جا از مزد گرفتن سقراط برای تعلیمش سخن گفته می‌شود و در جایی دیگر از فقر و بی‌نواپی او (هر کس به حلقه‌ی آن‌ها بپیوندد ثروتمند می‌شود/ آن‌ها برای صرفه‌جویی هرگز اصلاح نمی‌کند). بنابراین برخی از اوصافی که در اینجا به سقراط نسبت داده می‌شود ممکن است به هیچ وجه در او نبوده باشد، یا خیلی بیش-تر از آنچه در واقع هست در بیان آن مبالغه شده باشد. مزد گرفتن از شاگردان و شارلاتان‌بازی‌های قضایی و دروغ‌گویی از نمونه‌های بارز این موارد هستند.

از این موارد که بگذریم، در اکثر اوصافی که در /برها به سقراط نسبت داده می‌شود تقریباً همان وضعیتی را می‌بینیم که در تعریف‌های افلاطون از سوفسطایی و نسبت آن‌ها با سقراط ملاحظه کردیم. در بسیاری از آن-ها آن قدر شباهت صوری میان این دو هست که باعث شود عامه مردم آن‌ها را مثل هم بینگارند. هر دو در روشن‌اندیشی جدید و به چالش کشیدن سنت سلف سهیم هستند. هر دو از تعلیمات دینی در عقل‌گرایی و خرافه‌ستیزی استفاده می‌کنند. هر دو به زبان و الفاظ اهمیت می‌دهند. هر دو از آثار شعرا در تعلیمات خویش استفاده می‌کنند. هر دو از توان بالای اداره‌ی بحث‌ها و پیشبرد اهداف خویش در بحث‌ها برخوردار هستند. و در رفتار و گفتار هر دو می‌توان سخنان نیشدار و تبحتر و تکبر را ملاحظه کرد.

برخی از اوصاف را نیز می‌توان از آن شخص سقراط دانست: پابرهنگی، حمام‌نکردگی، ژنده‌پوشی، فقر، و راجی بی‌اجرومزد، خستگی‌ناپذیری در جستجوی دانش، داشتن معیارهای خاص در پذیرش شاگرد و وادار کردن او به مراعات آداب خاص.

آریستوفانس در این نمایشنامه از میان کسانی که ما آن‌ها را سوفسطاییان برجسته می‌شماریم فقط از پرودیکوس اسم می‌برد. پرودیکوس در میان سوفسطاییان برجسته بیش‌تر از بقیه به ملاحظات و مطالعات زبانی مشهور است؛ بعلاوه‌ی اینکه خطابه‌های اخلاقی نیز از وی به یادگار مانده است. افلاطون نیز از توجه

ویژه‌ی پرودیکوس به دقت در کاربرد زبان و تمایز دقیق معانی کلمات و از ارتباطی ویژه سقراط و پرودیکوس خبر می‌دهد.^{۳۱} «سقراط در آثار افلاطون بارها خود را شاگرد یا دوست پرودیکوس می‌نامد. تأکید پرودیکوس بر تمایز دقیق میان کلماتی که معانی نزدیک به هم دارند با عادت سقراط بر فشار آوردن بر طرف صحبت و مطالبه‌ی بیان دقیق چستی شجاعت و عدالت و فضیلت و یا هر چیز مورد بحث-- تبیین صورت یا هستی آن-- رابطه‌ی روشنی با هم دارند؛ و کاملاً ممکن است که تعلیمات پرودیکوس، اندیشه‌ی او را در این مسیر سوق داده باشد».^{۳۲} از دقت‌های لفظی پرودیکوس تا تعریف‌های سقراطی راه‌چندانی نداریم.^{۳۳} و اگر با مومیلیانو^{۳۴} هماواز شویم که رابطه‌ی مستقیمی میان تعلیمات زبانی پرودیکوس و فلسفه‌ی اخلاقی او وجود دارد، شباهت سقراط با وی (در خصوص رابطه میان تعریف‌های سقراطی و تعلیمات اخلاقی وی) دوچندان خواهد نمود.

۷- نتیجه

۱- سقراط همانند به اصطلاح سوفسطایی‌ها به عقل‌گرایی و روشن‌اندیشی سده‌ی پنجم پیش از میلاد سخت علاقمند و در آنها سهیم بوده است. حشر و نشر او با سوفسطاییان در حدی بوده است که باعث شود عامه‌ی آتنی‌ها و حتی فرهیختگان متوسط آن‌ها او را نیز یکی از آن جماعت به شمار آورند. (نباید فراموش کنیم که میان خود جماعت به اصطلاح سوفسطایی نیز تفاوت‌ها از هر حیث از تری تا ثریا بوده است. بعلاوه‌ی اینکه

۳۱- فی‌المثل، لائس (۱۹۷د)، پروتاگوراس (۳۴۰a)، منون (۷۵e)، خارمیاس ۱۶۳d، و کراتولوس (۳۸۴d).

۳۲- گاتری، ۱۳۷۵: ۱۱۴.

۳۳- چنانکه از تعریف‌های سقراطی تا نظریه‌ی مُثُل افلاطون و از آنجا تا نظریه‌ی صور ارسطو نیز راه زیادی نداریم؛ اگرچه هر کدام از این‌ها ما را از عالمی به عالم دیگر رهنمون می‌شوند.

۳۴- درباره‌ی نظریه‌ی او بنگرید به گاتری، ۱۳۷۵: ۱۱۹ و بعد.

کلمه‌ی سوفسطایی در آن زمان هنوز آن بار منفی را پیدا نکرده بود که پس از فعالیت نسل دوّم این جماعت و مواجهه‌های منفی افرادی چون افلاطون پیدا کرد.

۲- موضوعات مورد علاقه‌ی سقراط تقریباً همان‌هایی بود که در محافل سوفسطاییان مطرح می‌شد و روش‌های مباحثه‌ای او نیز قرابت خاصی با روش‌های آن‌ها داشت.

۳- سقراط در جوانی به مطالعات طبیعی و تبیین عقلی (به جای تبیین دینی-خرافی) رخدادهای جهان علاقمند بود. اتهام انکار خدایان جدید از سوی وی را می‌توان با این علاقه و رویکرد وی (که در ابرها به‌روشنی ترسیم شده است) دانست. (خدایان سه‌گانه‌ی «خائوس»، خدای ابرها و خدای زبان، به خدایان سنتی (ص ۳۶))؛ چنانکه علامت الهی وی را (که در دفاعیه‌ی افلاطون و سایر جاها از آن سخن رفته است) نیز نباید از نظر دور داشت.

۴- راهی که سقراط در پیش گرفته بود با راهی که سوفسطایی‌ها طی می‌کردند سرانجام باید از یکدیگر جدا می‌شدند و هر کدام به مقصدی علی‌حده منتهی می‌شد؛ یکی به کاسبکاری و موفقیت‌های قضایی و سیاسی و دیگری به خودشناسی و حفظ نفس از رذیلت‌ها. دنیاطلبی‌های مخاطبان تربیت جدید از یک سو و مزدوری سوفسطاییان و استغنای مالی سقراط از سوی دیگر این جدایی مقصدها را ناگزیر می‌ساخت. (یعنی خود آنتی‌ها در فاسد شدن سوفسطاییان نسل‌های بعد، از جمله شاگردان سقراط، سهیم بودند.) اما آشکار شدن این تفاوت به گذر زمان نیاز داشت.

۵- به‌جا بود که تقریباً نصفی از داوران پانصد نفری دادگاه محاکمه‌ی سقراط او را هم‌ردیف سوفسطاییان بشمارند. در نظر افلاطون نیز او یک سوفسطایی بود، اما «سوفسطایی‌ای شریف».

منابع

- ۱- افلاطون، دوره‌ی کامل آثار افلاطون (۴ جلدی)، ترجمه‌ی محمد حسن لطفی، انتشارات خوارزمی، چاپ دوّم، تهران، ۱۳۶۶ش.
- ۲- ارسطو، متافیزیک (مابعدالطبیعه)، ترجمه‌ی دکتر شرف‌الدین خراسانی (شرف)، انتشارات نشر گفتار، چاپ دوّم، تهران، ۱۳۶۷ش.
- ۳- آریستوفان، برها (مجموعه‌ی کمدی‌های آریستوفان)، ترجمه‌ی رضا شیرمرز، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۸ش.
- ۴- کسنوفون، خاطرات سقراطی، ترجمه‌ی محمد حسن لطفی، انتشارات خوارزمی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۳ش.
- ۵- گاتری، دبلیو. کی. سی.، تاریخ فلسفه‌ی یونان (۱۱)، سوفسطاییان (۲)، ترجمه‌ی حسن فتحی، انتشارات فکر روز، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۵ش.
- ۶- همو، تاریخ فلسفه‌ی یونان (۱۲)، سقراط، ترجمه‌ی حسن فتحی، انتشارات فکر روز، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۶ش.
- ۷- همو، فیلسوفان یونان باستان از طالس تا ارسطو، ترجمه‌ی حسن فتحی، نشر علم، تهران، ۱۳۸۸ش.
- ۸- دیوگنس لائرتیوس، فیلسوفان یونان، ترجمه‌ی بهراد رحمانی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۸۷ش.
- ۹- کاپلستن، فریدریک، تاریخ فلسفه، جلد یکم، یونان روم، ترجمه‌ی سید جلال‌الدین مجتبیوی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش، تهران، ۱۳۶۸ش.

10-Kerferd, G. B. (1981), *the Sophistic Movement*, Cambridge University Press.

11-Woodruff, P. (2006), 'Socrates among the Sophists' in Ahbel-Rappe and Kamtekar (2006), pp. 36- 47.

- 12-Ahbeel-Rappe, S. P. and Rachana Kamtekar (2006) (eds.), *A Companion to Socrates*, Blackwell Publishing.
- 13-Taylor, A. E. (1952), *Socrates*, USA, Doubleday Anchor Books, New York.
- 14-Xenophon, *Memorabilia, Oeconomicus* (tr. E.C. Marchant), *Symposium and Apology* (tr. O. j. Todd), Loeb Classical Library, 1923...1997, Harvard University Press *et. al.*
- 15-Taylor, C. C. W. (2006), "Socrates the Sophist", in Judson and Karasmanis (eds.), *Vassilis*, (2006): 157- 168.
- 16-Sedley, D. (ed.) (2003), *the Cambridge Companion to Greek and Roman Philosophy*, Cambridge University Press.
- 17-Brodie, S., (2003), 'The Sophists and Socrates', in Sedley, D. (ed.) (2003), PP. 73- 97.
- 18-Brickhouse, T. C. and Smith, N. D. (2003), 'Socrates', in Shields (2003), PP. 55- 69.
- 19-Schields, C. (ed.) (2003), *the Blackwell Guide to Ancient Philosophy*, UK, Blackwell Publishing Ltd.

Socrates the Sophist

By Hassan Fathi

Socrates is now-a-days well-known as philosopher, opponent of the Sophism of second half of the fifth century B.C., and the forerunner of a philosophical tradition cultivated by Plato and Aristotle and endured along with the whole history of philosophy with some alterations and moderations. But, the contemporary Athenians sentenced him to death as a sophist, a heretic and a seducer of the youth. Was there anything in his character, method, behavior and sayings which led the Athenians to such a sentence? The present paper answers to this question. The conclusion is that there are some similarities between Socrates and the Sophists in the subject-matters of discussion, in method, in individual character and in the content of teaching; this similarities can be seen in Plato's dialogues.

Keywords: Socrates, Sophists, Aristophanes, Plato, Athenian enlightenment